

اعتبار رأی اکثریت از منظر فقه القرآن شیعه

دکتر محمدعلی میرعلی

استادیار جامعه المصطفی العالمیه

چکیده

امروزه رأی اکثریت و عمل به آن، یکی از موضوعات جدید و محوری نظام‌های دموکراتیک به شمار می‌رود. عمدتاً نظام‌های سیاسی اومانیستی به فراخور اصول و مبانی فکری مورد پذیرش خود، تلاش می‌کنند اعتبار فزاینده‌ای به رأی اکثریت ببخشند و از این رهگذر مردم‌سالاربودن واقعی خود را به اثبات رسانند؛ اما در نظام مردم‌سالاری دینی که بر پایه و اساسی متفاوت بنیان نهاده شده است و خداوند متعال در کانون و مرکزیت امور قرار دارد، باید این موضوع از منظر فقه القرآن و فقه الحدیث واکاوی شود. پاسخ این موضوع در این نوشتار از منظر فقه القرآن و با تأکید بر دیدگاه‌های مفسران شیعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. دیدگاه برگزیده در این باره آن است که نظریه اکثریت اغلب جنبهٔ اعلامی داشته، تصمیم‌گیری نهایی به‌جز در موارد خاص، با حاکم اسلامی منصوب از طرف خداوند است.

کلیدواژه‌ها: رأی اکثریت، اکثریت، کارشناسان، مشورت، حاکم اسلامی.

مقدمه

یکی از آموزه‌های مهمی که در متون اسلامی به آن توصیه فراوان شده، مشورت و مشاوره با دیگران است. در اهمیت این موضوع، همین بس که آیاتی از قرآن کریم به آن اختصاص یافته و در متون روایی بیش از دوست حدیث در این باره وارد شده است. بالاتر اینکه خداوند، پیامبر اکرم ﷺ را مأمور به مشورت کرده است و ایشان نیز در موارد متعدد، در امور شخصی و اجتماعی و نظامی به این مهم مبادرت و اصحاب خود را نیز به آن دعوت و سفارش کرده است.

یکی از حوزه‌های مشورتی، مربوط به حاکم اسلامی و مشورت او با دیگران است. مشورت حاکم با متخصصان و کارشناسان در امور مربوط به جامعه اسلامی که در مورد آنها علم و یقین ندارد و برنامه مدونی برای آن طراحی نکرده است و نیز مصلحت مسلمانان در آن نهفته است، امری مسلم و بدیهی بوده، ادله شرعی از جمله آیات و روایات و دلیل عقل، بر این امر دلالت دارد.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا لازم است رهبر جامعه اسلامی رأی اکثری مشاوران خود را به کار بندد یا مخیر است در صورت مخالف بودن رأی وی با آرای اکثریت به نظر خویش عمل کند؟

در پاسخ به این پرسش، دو دیدگاه اساسی میان مفسران و فقهای شیعه و اهل سنت وجود دارد: دیدگاه نخست ضمن تأکید بر ضرورت و وجوب مشورت حاکم، بر این باور است که تبعیت حاکم از آرای مشاوران لزومی ندارد، بلکه باید به تشخیص و صلاحدید خود عمل کند. در این نگاه، مشورت به معنای اعلام نظر مشاوران است و هیچ‌گونه الزامی به همراه ندارد؛ در حالی که دیدگاه دوم، بر این امر تأکید دارد که حاکم باید به آرای همه یا اکثر مشاوران گردن نهاده، حتی در صورت مخالف بودن نظریه حاکم با دیدگاه اکثریت، باید آن را بر رأی خویش مقدم بدارد و از آنها تبعیت کامل کند. هر یک از این دو دیدگاه، به دلایلی از آیات، روایات، عقل

و سیره اهل‌البیت علیهم‌السلام استدلال نموده‌اند که در این نوشتار کوتاه، ضمن تبیین دلایل و مستندات هر یک از منظر فقه القرآن و بررسی آیات وارده در این‌باره، تئوری رقیب را از این منظر مورد نقد و ارزیابی قرار خواهیم داد.

۱. اعلامی‌بودن رأی اکثریت

بسیاری از علمای شیعه بر عدم لزوم پیروی حاکم از رأی اکثریت تأکید ورزیده‌اند. آنان در اثبات این نظریه، به دلایل متنوعی از جمله آیاتی از قرآن کریم و دسته‌ای از روایات و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم استناد کرده‌اند که متناسب با موضوع و قلمرو تحقیق، تنها به بررسی آیات مرتبط می‌پردازیم:

۱-۱. آیه اول: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران: ۱۵۹).

برای اثبات این دیدگاه با این آیه شریفه، دو استدلال می‌توان کرد:

الف) آیه مزبور خطاب به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که می‌فرماید برای صحابه خود به‌خاطر مشورتی که با ایشان در مورد خروج از شهر و رویارویی آنها با مشرکان در منطقه احد داشتند و نیز مخالفت‌های ایشان، طلب استغفار و آمرزش کن و آنها را عفو نما. بجاست سؤال شود چگونه پیامبر ملزم به پذیرش آرای کسانی است که نیاز به عفو و استغفار پیامبر داشته، در مرتبه‌ای پایین‌تر از ایشان بودند؟

همان‌طور که بسیاری از فقها و مفسران گفته‌اند، پیامبر در مشاوره خود با مسلمانان، اهداف دیگری چون تألیف قلوب و جذب مسلمانان و... را دنبال می‌کرد که در جای خود قابل تأمل است. شیخ مفید در این‌باره می‌نویسد: «هدف از مشاوره، تألیف قلوب آنان است، گذشته از این می‌خواهد به آنان برساند که در زندگی پیش

از تصمیم، باید مشورت کرد» (سبحانی، ۱۳۶۲، ص ۳۱). پس بر اساس این آیه، هدف از مشورت پیامبر، کشف حقیقت به واسطه مشورت نیست، بلکه هدف، تألیف قلوب مسلمانان و تأمین مصالح جامعه اسلامی است. امر در آیه «وشاورهم فی الامر»، نظیر امر «اعف عنهم» و «و استغفر لهم» است؛ یعنی امر به مشاوره هم، مانند امر به عفو و استغفار برای جذب قلوب مؤمنین و موافقت جامعه است که مصالح اجتماعی جامعه را به همراه دارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۹۶). بر این اساس، هدف مشورت پیامبر ﷺ کسب اطلاع و فهم مسئله مورد مشورت نبوده است تا ملزم به عمل بر اساس نتیجه آن یعنی پیروی از آرای اکثریت شود، بلکه مشورت ایشان به سبب مقاصد دیگری صورت می‌گرفت که آن اغراض نیز صرفاً با تحقق یافتن عمل مشورت، عینیت می‌یافت، نه عمل بر اساس نتیجه آن.

ب) استدلال دوم به این آیه شریفه، مربوط به جمله «فاذا عزمتم فتوکل علی الله» است. عزم و تصمیم به پیامبر نسبت داده شده است؛ از این رو تنفیذ آرا یا به عبارت بهتر، تصمیم نهایی با پیامبر است، که مفهوم آن این است که پیامبر هیچ گاه ملزم به پیروی از رأی اکثریت شورا نیست؛ خصوصاً زمانی که رأی آنها مقرون به صواب نبوده، با مصالح جامعه اسلامی سازگار نباشد. این بخش از آیه بر این مطلب دلالت دارد که پس از آنکه زوایای پنهان یک مسئله روشن شد یا میزان موافقت یا مخالفت مردم نسبت به راه حل آن و روش رفع مشکل معلوم شد، پیامبر ﷺ ملزم به پذیرش رأی اکثریت مردم نیست. نقش مشورت در روند تصمیم‌گیری ولی فقیه آن است که خود مسئله و راه‌حل‌های مختلف آن، برای او روشن‌تر می‌شود و پس از پایان مشاوره، ولی امر بر اساس مصلحت جامعه اسلامی تصمیم می‌گیرد؛ خواه مصلحت اقتضا کند بر اساس رأی اکثریت مردم عمل شود، همچون جنگ احد، و خواه مقتضای مصلحت عمل بر خلاف رأی اکثریت باشد؛ به هر حال تصمیم ولی فقیه تابع رأی اکثریت اعضای شورا نیست. او محکوم به اراده مردم نیست و نمی‌تواند احکام و

مقرراتی وضع کند که مردم بیسندند. رهبر تنها در جایی که ادله طرفین (اکثریت و اقلیت) کاملاً مساوی باشد، یا هیچ یک از طرفین برای قول خود دلیلی نداشته باشد، رأی اکثریت را می‌پذیرد و به آن قانونیت می‌بخشد؛ پس رأی رهبر مطاع و متبع است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۶-۲۴).

جمله «فاذا عزمت فتوکل علی الله»، دلیل بر این است که تصمیم نهایی، حق پیامبر است؛ زیرا مسئله مشاوره با ضمیر جمع آمده است: «و شاورهم»؛ ولی تصمیم نهایی که بر عهده پیامبر گذارده شده، به صورت مفرد (عزمت) بیان شده است. وظیفه شورا تنها اظهار نظر است؛ تصمیم به خود پیامبر واگذار شده است. ایشان مخیر است بر اساس تشخیص خود، هر یک از نظرها را که به حال مسلمانان مفیدتر است و یا حتی رأی عمومی را برگزیند (سبحانی، ۱۳۶۲، ص ۲۸/ همو، ۱۳۷۰، ص ۴۵۵-۴۵۶).

بسیاری از مفسران با استناد به این آیه شریفه، معتقدند: حاکم اسلامی ملزم به پیروی از اکثریت نیست. مرحوم جریر طبری می‌نویسد: «زمانی که عزم صحیح بر مسئله‌ای دنیوی یا اخروی گرفته‌ی، خواه مشاورین با تو موافق باشند یا مخالف، در هر صورت بر خدا توکل کن و آن را انجام بده که خداوند متوکلین را دوست دارد» (طبری، ۱۴۱۵، ص ۲۰۴). تفسیر *أحسن الحدیث* نیز تصمیم نهایی را به پیامبر نسبت می‌دهد: «و چون [پس از شور] تصمیم گرفته‌ی، بر خدا اعتماد کن که خداوند اعتمادکنندگان را دوست می‌دارد» (قرشی، ۱۳۶۶-۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۱۷).

مرحوم فیض کاشانی نیز در *تفسیر صافی* می‌نویسد: «هنگامی که بر چیزی بعد از مشورت اطمینان یافتی، بر خداوند متعال توکل کن» (فیض کاشانی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۴۲). علامه طباطبایی نیز در استناد به این آیه شریفه می‌نویسد: «تصمیم‌گیری در مورد احکام جزئی مربوط به حوادثی که ممکن است در زمان‌های مختلف اتفاق بیفتد، و همواره در حال تغییر و دگرگونی است، همانند احکام مالی و مسائل امنیتی، دفاعی، مسائل مربوط به نظم و اداره امور کشور و... به والی و حاکم جامعه اسلامی واگذار شده است. وی قادر است در اداره امور جامعه، چه در داخل و چه در خارج، خواه

مسائل مربوط به جنگ و صلح و یا در امور مالی و یا غیر آن، با رعایت مصلحت عمومی جامعه بعد از مشورت، تصمیم‌گیری نماید و دلیل آن، آیه شریفه «و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله» می‌باشد (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۱۲۱).

علامه طباطبایی در جایی دیگر به این مسئله اشاره کرده، می‌فرماید: «فأشركهم فی المشاورة و وحدّه فی العزم»؛ یعنی خداوند متعال پیامبر اکرم ﷺ را در مشورت دیگران نیز مشارکت داد، اما در تصمیم‌گیری پیامبر به تنهایی مبادرت می‌نماید» (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۳۸۸).

در تفسیر جوامع البیان آمده است: «هنگامی که بعد از مشورت بر صحت مطلبی یقین پیدا کردی، بر انجام و اصلاح بودن آن بر خداوند متعال تکیه کن که کسی جز او به خیر و صلاح امور آگاهی ندارد» (طبری، ۱۴۱۸ق). تفسیر کنز الدقائق نیز در تفسیر آیه شریفه «فاذا عزمتم فتوکل علی الله»، عبارتی شبیه به عبارت تفسیر جوامع الجامع بیان کرده است (میرزای قمی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۶۹). هیچ‌گاه پیامبر ملزم به پیروی از نظر شورا نیست، بلکه پس از گوش‌دادن به سخنان آنان، آنچه را مفید و سودمند تشخیص داد، به آن عمل خواهد کرد. شورا فقط حق اظهار نظر دارد، اما تصمیم با پیامبر ﷺ است. ممکن است پیامبر نظر یکی از دو طرف اقلیت یا اکثریت و یا نظر سومی را انتخاب کند. دلیل این مدعا، آیه شریفه «فاذا عزمتم فتوکل علی الله» می‌باشد.

تفسیر نمونه در این باره می‌نویسد: «این آیه صریحاً دلالت می‌کند که به اندازه‌ای که هنگام مشورت باید انعطاف و نرمش نشان داد، در زمان تصمیم‌نهایی هم باید قاطع بود؛ از این رو باید پس از پایان مشورت و روشن‌شدن نتیجه آن، هر گونه شک و تردید را کنار گذاشت و با قاطعیت تمام تصمیم گرفت، که در این آیه شریفه، از آن با تعبیر «عزم» یاد شده است. جالب اینکه واژه «شاورهم» به صورت جمع آمده است، اما تصمیم‌نهایی که بر عهده پیامبر است، به صورت مفرد بیان شده است (تفسیر نمونه، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۱۳۸).

یکی دیگر از مفسران شیعه معتقد است: به‌طور کلی مشورت هیچ چیز را بر مشورت‌کننده واجب نمی‌کند، بلکه بعد از مشورت، اگر مشورت‌کننده از نتیجه مشورت قانع شد، به آن عمل می‌کند و در غیر این صورت مخیر است به صلاح‌دید خود عمل نماید. روایات زیادی این مطلب را تأیید می‌کند (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۳۴۵). این آیه دلیل مناسبی برای ملزم‌نبودن حاکم به عمل بر اساس رأی اکثریت است. جمله «فاذا عزم فتوکل علی الله» نیز همان گونه که مفسران هم گفته‌اند، بیانگر این مطلب است؛ چراکه تصمیم‌گیری که وظیفه پیامبر ﷺ است، با ضمیر «مفرد» آمده است، اما مشورت که وظیفه‌ای عام و همگانی است، با ضمیر جمع خطاب شده است. این، بهترین و صریح‌ترین دلیل برای آن است که تصمیم‌گیری نهایی از آن پیامبر است. چنانچه حق تصمیم‌گیری در این آیه برای شورا ثابت نشود، می‌توان آن را به همه زمان‌ها تعمیم داد یا دست کم با این آیه نمی‌توان اعتبار رأی اکثریت را اثبات نمود.

۲-۱. آیه دوم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

(نساء: ۵۹). برخی از فقها و نویسندگان شیعه و اهل سنت به این آیه شریفه برای ملزم‌نبودن حاکم جامعه اسلامی از رأی اکثریت استدلال کرده‌اند (آصفی، ۱۹۹۵م، صص ۱۵۲ و ۱۵۷). در این آیه شریفه به دو دسته از اوامر ارشادی و مولوی اشاره شده است. امر به اطاعت از خداوند متعال، اشاره به اطاعت از وی در احکام است؛ همچنین امر به اطاعت از رسول و ائمه علیهم‌السلام در مورد اینان، احکام ارشادی است؛ اما برای پیامبر ﷺ علاوه بر مقام رسالت، مقام امامت و ولایت نیز وجود دارد که «امر» در ذیل آیه «اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»، به اوامر حکومتی و ولایی اشاره دارد؛ به همین دلیل، لفظ «اطيعوا» در آیه شریفه تکرار شده است (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۳۸۸).

در اینکه منظور از «اولی الامر» چه کسانی است، احتمالات مختلفی داده شده است که به نظر می‌رسد به تناسب حکم و موضوع، «اولی الامر» کسانی هستند که شرعاً حق حکومت دارند؛ از این رو هر کس شرعاً حق حکومت برای او ثابت شده است، به ناچار اطاعت از وی نیز واجب خواهد بود؛ در غیر این صورت جعل ولایت برای او لغو خواهد بود. بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت: فقیه جامع‌الشرایط در صورت داشتن ولایت شرعی، حتماً مصداق این آیه شریفه است. چگونه ممکن است به ولایت فردی در حیطة خاص ملتزم شد، اما اطاعت از وی را واجب ندانست؟ در حالی که غرض از جعل ولایت، جز با اطاعت از وی به دست نمی‌آید؛ در حقیقت می‌توان گفت اطاعت از فقیه جامع‌الشرایط، اطاعت از معصوم است؛ چراکه از جانب او منصوب بوده و یا ادامه‌دهنده راه اوست (منتظری، ۱۴۰۸ق، ص ۳۷-۳۸).

به این ترتیب ثابت شد اطاعت از حاکم جامعه اسلامی واجب خواهد بود و سرپیچی از فرمان او، گناهی بزرگ است. با این توصیف، آیا ملتزم‌دانستن حاکم فقیه به رأی اکثریت با اطاعت واجب از او، سازگار است؟ آیا مقید کردن چنین حاکمی به رأی اکثریت، ملازم نافرمانی از اوامر وی نخواهد بود؟ قطعاً جواب این سؤالات مثبت خواهد بود؛ زیرا در این صورت نظر فقیه نیز تنها یکی از نظرهای اعضای شورا خواهد بود و چه بسا در بسیاری از موارد، دیدگاه وی با دیدگاه سایرین متفاوت باشد؛ در این صورت ولایت از آن شورا خواهد بود، نه از آن فقیه جامع‌الشرایط، و شورای رهبری نیز از دیدگاه بسیاری از فقها مردود است؛ زیرا برخلاف سیره عقلا و متشرعه است. چنین شیوه‌ای نیز برای اداره مردم و کشور مناسب نیست؛ به‌ویژه در شرایط حساس که تصمیم‌گیری در آنها نیازمند تصمیم‌گیری فوری و متمرکز است (منتظری، ۱۴۰۸ق، ص ۳۷-۳۸). حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «الشركة فی الملك تؤدی الی الاضطراب»: تصمیم‌گیری جمعی، به پراکندگی و از هم پاشیدگی می‌انجامد (الآمدی التیمی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۸۶، ح ۱۹۴۱).

اگر با دقت در نصوص بیعت تأمل کنیم، جایگاهی برای الزام فقیه در آنها وجود ندارد؛ زیرا منشأ حاکمیت در اسلام قرآن و سنت است؛ در حالی که غربی‌ها مردم را منشأ مشروعیت حاکمیت می‌دانند.

یکی از حقوق خلیفه بر مردم، بر اساس روایتی که از کتب اهل سنت نقل شده، حق اطاعت و فرمانبری از خلیفه و حاکم است: «السمع و الطاعة علی المرء المسلم فی ما أحبّ و کره ما لم یؤمر بمعصیة...» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۸، ص ۱۰۵). شبیه این روایت از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: «عن ابن حمزه قال سئلت ابا جعفر علیه السلام ما حق الامام علی الناس قال حقه علیهم ان یسمعوا له و یطیعوا...»: اطاعت یکی از حقوق حاکم بر رعیت است (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۴۰۵).

آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که حق تصمیم‌گیری را به پیامبر می‌دهد؛ از جمله آیه «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم» (احزاب: ۶) و آیه «و ما كان لمؤمن و لامؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرأ ان یكون لهم الخیرة من امرهم و من یعصی الله و رسوله فقد ضلّ، ضاللاً مبیناً» (احزاب: ۳۶). در این آیه شریفه، از امر خدا و رسول به قضاوت تعبیر شده است. در هر صورت هیچ اشکالی در تعمیم حاکمیت فقیه به هر دو باب قضاوت و ولایت نیست. در این باره روایات بسیاری، از جمله مقبوله عمر بن حنظله نیز وجود دارد که بر وجوب اطاعت از ولی فقیه دلالت می‌کند.

فقیه بزرگوار آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

اگر والی اسلامی، حکم ولایی کند به اینکه مثلاً رابطه ایران اسلامی با اسرائیل، باید قطع شود، یا رابطه با امریکا که دشمن اسلام و رأس استکبار جهانی و حامی اسرائیل است، باید قطع شود، یا رابطه با فلان کشورها باید برقرار شود و یا در کشور، چنین اموری باید رعایت گردد، عمل به این احکام، بر مردم و بر خود والی و بر فقیهان و مجتهدان دیگر واجب است و هیچ کس، حتی خود والی، حق نقض این حکم را ندارد؛ زیرا همان گونه که سابقاً گذشت، حاکم اسلامی، فقط

مجری احکام است و او نیز مانند همگان، مشمول قانون الهی و تابع محض آن می‌باشد و دیگر فقیهان نیز، چنین می‌باشند و باید از این حکم الهی که توسط والی انشاء شده است، پیروی و تبعیت کنند...» (جوادی آملی، ۱۳۶، ص ۴۶۸-۴۶۹).

بنابراین روشن است که فقهای شیعه و سنی، معتقدند: اطاعت از حاکم واجب است و او ملزم به پیروی از رأی اکثریت نیست، بلکه همهٔ مردم باید از او پیروی کنند؛ البته بدیهی است تبعیت از آرا و نظرهای کارشناسان و متخصصان، امر دیگری است که مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳-۱. آیه سوم: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر: ۱۸).

برخی از فقها، به آیهٔ شریفه فوق بر این مدعا که نظر شورا اعلامی است، استناد کرده‌اند. (آصفی، ۱۹۹۵م). بسیاری از مفسران گفته‌اند: منظور از «گوش دادن به کلام و تبعیت از بهترین آن»، گوش فرادادن به قرآن و غیر آن است و در پایان از قرآن پیروی می‌کنند؛ به عبارت دیگر اتباع از قول احسن را تبعیت از قرآن کریم تفسیر کرده‌اند (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۹۶/ طوسی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷/ فیض کاشانی، [بی‌تا]، ص ۱۳).

برخی دیگر از مفسران، چنین تفسیر کرده‌اند: کسانی که در نقل احادیثی که می‌شنوند، کم و یا زیاد نمی‌کنند و عیناً آنها را نقل می‌کنند (عروسی الحویزی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۸۲). بعضی دیگر گفته‌اند: مقصود، گوش دادن اوامر الهی و پیروی کردن از بهترین آنهاست؛ به طور مثال در مسئله قصاص، خداوند هم اذن به قصاص داده و هم اجازهٔ عفو به صاحبان آن داده است، و آنها، عفو را انتخاب می‌کنند (آلوسی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۳، ص ۲۵۳). بنابر تفاسیری که از این آیهٔ شریفه بیان شد، نمی‌توان به این آیه در بحث مورد نظر استناد کرد؛ اما مرحوم علامه طباطبایی (ره) از این آیه، تفسیری کرده‌اند

که شاید بتوان در مورد بحث حاضر به آن استناد کرد. مراد از «قول»، به دلیل اینکه بعد از آن مسئله «اتباع» آمده، گفته‌ای است که ارتباط با عمل داشته باشد؛ پس بهترین قول، سخنی است که انسان را بهتر به حق برساند و برای انسان خیرخواهانه‌تر باشد. انسان فطرتاً اینگونه است که حسن و جمال را دوست می‌دارد و به سویش مجذوب می‌شود، و معلوم است که هر چه حسن آن بیشتر باشد، این جذابیت بیشتر است؛ پس اینکه آیه شریفه اینگونه بندگان خدا را توصیف کرده که پیرو بهترین قول هستند، به این معناست که مطبوع و مفطور بر طلب حق هستند و به حکم فطرت خود، رسیدن به واقع را جست‌وجو می‌کنند؛ پس هر زمان امر آنها میان حق و باطل یا رشد و گمراهی دایر شود، از حق و رشد تبعیت می‌کنند و از باطل و گمراهی رویگردان می‌شوند؛ پس حق و رشد، ذاتاً مطلوب بندگان خداست و از این رو هر چه را بشنوند، به آن گوش می‌دهند و از هوای نفس پیروی نمی‌کنند و در هر سخنی که بشنوند، تفکر و تدبر می‌کنند؛ اگر خوب بود، آن را می‌پذیرند و در غیر این صورت از آن رویگردان می‌شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، صص ۲۵۱ و ۳۸۰).

بر اساس تفسیر علامه طباطبایی، می‌توان به این آیه نیز استدلال کرد؛ به این معنا که پس از شنیدن دیدگاه‌های مختلف، نباید بدون تأمل و به صرف مطابقت داشتن با رأی اکثریت، نظری را برگزید، بلکه حاکم اسلامی باید با تفکر و تأمل در آرای طرح‌شده بر اساس تشخیص و صلاحدید خود، بهترین رأی را انتخاب و بر اساس آن عمل نماید.

گرچه دلالت این آیه عام است و شورا امور فردی را نیز شامل می‌شود، اما از این جهت که آن را یکی از اوصاف مؤمنان برشمرده است و حاکم نیز یکی از مؤمنان است، می‌تواند بر مقصود دلالت داشته باشد و یا حداقل مؤید دلایل دیگر باشد.

سایر ادله

۴-۱. حاکم پاسخگو در تصمیم‌گیری آزاد است

حاکم در پیشگاه خداوند و ملت، در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، مسئول است و باید مصالح و مفسد اسلام و مسلمانان را در نظر بگیرد؛ از این رو باید در تصمیم‌گیری نیز آزاد باشد تا به گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که مصالح عامه مسلمانان تحقق یابد و رضای الهی را در بر داشته باشد. چنین حاکمی اگر با جدیت و سعی و تلاش به رأی صواب و واقع رسید، دو اجر دارد و چنانچه به خطا رفت، یک اجر دارد و نزد عقلا معذور خواهد بود؛ از این رو جایز نیست از یک سو حاکم را به تنفیذ آرای دیگران - ولو به فرض خدشه‌دار بودن صحت آرای آنها نزد وی - ملزم نمود و از سوی دیگر پاسخگوی پیامدها و نتایج آن نیز باشد. این مسئله از عدالت و انصاف به دور است؛ همان طور که قرآن نیز به طور ضمنی به این مسئله اشاره کرده است: «أَلَا تَرَوْا وَزَرَ وُزْرَ آخِرَىٰ وَ أُنْ سَعِيَه سَوْفَ يَرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجِزَاءَ الْأَوْفَىٰ» (نجم: ۳۸-۴۱). برخی فقهای شیعه نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند و از آن جا که حاکم اسلامی مسئول اداره جامعه است، ملاک و معیار، پس از مشورت و شنیدن نظرهای مختلف، تشخیص فردی اوست و پیروی از نظر اکثریت بر او واجب نیست (منتظری، ۱۴۰۸ق، ص ۳۷).

۵-۱. اکثریت و حکومت پیامبر ﷺ

چنانچه اکثریت در نظام اسلامی ملاک حقیقت بود و در محوریت و مرکزیت تصمیم‌گیری جامعه اسلامی قرار داشت، پیامبر ﷺ باید قبل از دیگران دولت اسلامی را بر اساس آن طراحی می‌کرد؛ اما پیامبر ﷺ نه تنها بر این اساس نظام اسلامی را تأسیس و اداره نکرد، بلکه در اغلب موارد به آن پایبند نیز نبود.

چگونه ممکن است رأی اکثریت، از چنین جایگاه مهمی برخوردار باشد و پیامبر ﷺ جزئیات آن را برای مردم تشریح نکرده باشد؟ بلکه بالاتر، نظام اسلامی را بر محور و مدار دیگری طراحی کند؟! به واقع چنانچه اسلام حکومت را بر محور اکثریت پایه‌ریزی کرده بود و آن را سنگ بنای نظام حکومتی خود قرار داده بود و مشروعیت قانون و حکومت، بر اساس آن پی‌ریزی شده بود، در چنین فرضی می‌بایست پیامبر ﷺ جامعه اسلامی را بر این اساس اداره می‌کرد و یا دست کم در گفتار خود به آن توصیه می‌کردند و ابعاد و زوایای گوناگون و پنهان آن را برای مردم تشریح می‌کردند؛ در حالی که چنین چیزی نه در سیره عملی و نه در گفتار پیامبر ﷺ مشاهده نشده است؛ از این رو اعتبار رأی اکثریت مورد ابهام و سؤال است؛ علاوه بر این فقها نیز مسئله اکثریت و اقلیت را مورد بحث و بررسی قرار نداده‌اند.

۶-۱. اکثریت و ملاک حقیقت در قرآن

«اکثریت» علاوه بر آنکه معیار تشخیص حقیقت نیست، نمی‌تواند دلیل قاطع یا راجح بر درستی باشد؛ به عبارت دیگر واقع‌نمایی و کاشفیت اکثریت، مورد خدشه است؛ از این رو اسلام هیچ‌گاه کمیت افراد را میزان حق و باطل قرار نداده است. چه بسا رأی یک نفر از رأی اکثریت یا همه مردم صحیح‌تر و منطقی‌تر باشد. در قرآن کریم آیات متعددی در نكوهش اکثریت آمده است:

– «ولكن الناس لا يعلمون» (یوسف: ۴۰): ... ولی بیشترین مردم نمی‌دانند.

– «اکثر الناس لا يؤمنون» (غافر: ۵۹): ... ولی بیشترین مردم ایمان نمی‌آورند.

– «ولكن اکثر الناس لا يشكرون» (غافر: ۶۷): ... ولی بیشترین مردم سپاس نمی‌گزارند.

– «و ما اکثر الناس و لو حرصت مؤمنین» (یوسف: ۱۰۳): ... و بیشترین مردم، ولو سخت

بکوشی و بخواهی، مؤمن نمی‌شوند.

- «و ما يتبع اكثرهم الا ظناً ان الظن لا يغني من الحق شيئاً» (یونس: ۳۶): ... و بیشترینه‌شان جز از گمان پیروی نمی‌کنند [و] گمان حق را به بار نمی‌آورد... .

- «و ان تطع اكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون الا الظن و ان هم الا يخرسون» (انعام: ۱۱۶): و اگر از بیشتر مردم [این] سرزمین پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند [چراکه] جز از وهم و گمان پیروی نمی‌کنند و جز این نیست که دروغ می‌بافند.

- «ولكن اكثرهم يجهلون» (انعام: ۱۱۱): ... ولی بیشترشان [حقیقت را] نمی‌دانند.

- «... الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و قليل ما هم...» (ص: ۲۴): ... به جز کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، و اینها بس اندکند... .

- «قل لا يستوي الخبيث و الطيب و لو أعجبتك كثرة الخبيث...» (مائد: ۱۰۰): بگو پلید و پاک برابر نیستند؛ و لو اینکه فراوانی پلید تو را به شگفتی اندازد... .

- «... و لكن اكثرهم للحق كارهون» (زخرف: ۷۸): ... ولی بیشترینه شما خواهان حق نیستید.

- «... و قليل من عبادي الشكور» (سبأ: ۱۳): و از بندگان من اندکی سپاسگزار هستند.

آیات مزبور، اکثریت افراد را جاهل، نافرمان از حق، ناسپاس، نادان، کافر و مانند آن معرفی می‌کنند؛ بنابراین اکثریت نمی‌تواند محور و ملاک حقیقت باشد؛ البته این بدان معنا نیست که هر گاه نظر اکثریت مطابق دیدگاه خاصی بود، نشانهٔ بطلان آن دیدگاه به شمار آید؛ به عبارت دیگر نمی‌توان اکثریت را معیار باطل دانست، بلکه از این آیات تنها این مطلب استفاده می‌شود که اکثریت نمی‌تواند تنها معیار حق باشد و به گفتهٔ معروف منطقیین، «نفی شیء اثبات ما عداه» نمی‌کند؛ در واقع محور و معیار نظام اسلامی، حق است و در این نظام هر حقی از خداوند متعال که حق محض است، سرچشمه می‌گیرد؛ بر خلاف نظام مردم‌سالاری غربی که اکثریت، ملاک و محوریت حق را تشکیل می‌دهند (جوادی آملی، ۱۳۶۷، ص ۹۰). علاوه بر آیات بالا روایات بسیاری نیز در نکوهش اکثریت آمده است که در جای خود قابل تأمل و بررسی است.

باید توجه داشت این ادعا بدین معنا نیست که در نظام اسلامی هیچ گاه از اکثریت آرا نمی‌توان استفاده کرد، بلکه در بعضی موارد و مراحل، «اکثریت» تنها راه حل برون‌رفت از مسائل و مشکلات به شمار می‌آید و از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است که بحث خاص و جداگانه‌ای می‌طلبد و در مباحث بعدی به آن نیز اشاره خواهد شد.

۲. اکثریت متخصصان

از مباحث پیشین این نکته استفاده شد که حاکم جامعه اسلامی، ملزم به پذیرش رأی اکثریت اعضای شورا نیست و حق دارد احکام سلطانیه، یعنی قوانین جزئی و موقت را وضع کند و در مسائل کلان، خود تصمیم بگیرد؛ اما این سؤال مطرح است که آیا ولی فقیه در همه مسائل، حتی در مواردی که تخصص و آگاهی کافی ندارد، می‌تواند به نظر خود عمل کند؟ یا در چنین مسائلی باید به رأی اکثریت احترام گزارده، دیدگاه اکثریت را بر صلاحدید خویش مقدم بدارد؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا برای آنکه قوانینی که وضع آنها در قلمرو ولی امر است، اعتبار و ارزشی شرعی و قانونی پیدا کند، باید موافق مصالح دنیوی و اخروی مردم تشخیص داده شود و لازمه تشخیص موافقت همه احکام سلطانیه با مصالح مردم، شناخت عمیق و وسیع، نسبت به همه ابعاد و وجوه زندگی اجتماعی است. بدیهی است دستیابی به چنین معرفت کاملی، برای هیچ کس، به جز معصوم علیه السلام امکان‌پذیر نیست؛ از این‌رو حاکم اسلامی باید با دانشمندان و کارشناسان علوم و فنون مختلف مشاوره و رایزنی کند. بسیار روشن است که برای قانونگذاری در هر یک از امور و شئون گوناگون حیات جمعی، باید به متخصصان همان بخش رجوع کرد؛ البته باید توجه داشت که با هر متخصصی نیز نباید مشاوره کرد، بلکه فقط باید از اشخاص عادل و پرهیزگار نظرخواهی کرد؛ زیرا نمی‌توان اطمینان داشت اشخاص

بی‌تقوا و فاسق و فاجر، به حاکم و ملت خیانت نکنند. در این باره روایات بسیاری در منابع اسلامی وارد شده است که تحقیق جداگانه‌ای می‌طلبد.

از این رو، جامعه اسلامی شوراهای متعددی خواهد داشت که هر یک از آنها در بخشی از امور و شئون زندگی اجتماعی، مشاور عالی حاکم مسلمانان خواهند بود. هر گاه حاکم اسلامی برای وضع یک قانون جزئی و موقت، یعنی یکی از احکام سلطانیه، مشاوره را ضروری یافت، به شورای ذی‌ربط ارجاع می‌دهد و مشکل را با آن شورا در میان می‌گذارد و از مشاوران می‌خواهد بهترین شیوهٔ تحصیل و مصلحت را با مطالعه دقیق و کارشناسانه به دست آورند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۷-۳۰۸). هر شیوه‌ای غیر از این شیوه، حرام و خیانت به مسلمانان است. عدم تشکیل چنین شوراهایی یا عدم توجه به نتایج آنها، در صورتی که رهبر در آن موضوع تخصص ندارد و یا در مسائل حساس و پیچیده که در سرنوشت عموم یا گروهی مؤثر است، گاه خیانت محسوب می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۶۷، ص ۵۵-۵۷). حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مخالفت با رأی افراد عاقل و باتجربه، موجب سرگردانی و ندامت و پشیمانی خواهد شد» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۲۰).

یکی از فقهای معاصر که دلالت آیات و روایات موجود دربارهٔ مشورت را بر وجوب آن کافی نمی‌داند و تنها با اصل عقلی و عقلایی در برخی موارد، آن را واجب می‌داند، معتقد است: «تبعیت از اکثریت مشاوران در فرض وجوب اصل مشورت، در صورتی واجب است که مستشاران، کاردان و موثق باشند و مشورت‌کننده خودش پس از مشورت، صحیح‌ترین و مطلوب‌ترین شیوهٔ تحصیل مصلحت را با قطع و یقین شناسد و دچار شک و تردید باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۵-۳۰۶).

پس می‌توان گفت: تنها در جایی پیروی از نظر اکثریت بر حاکم اسلامی واجب است که اولاً حاکم در مورد موضوعی خاص، هیچ گونه اطلاع و آگاهی نداشته باشد و در ابهام و سردرگمی باشد؛ ثانیاً مستشاران، مورد اطمینان و عادل، همچنین

متخصص باشند. در این صورت است که حاکم باید به حکم عقل و به دلیل رعایت مصالح مردم، از اکثریت پیروی نماید؛ در غیر این صورت پس از مشورت، در تصمیم‌گیری مخیر است؛ همان‌گونه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به مخیربودن ولی فقیه اشاره شده است.

یکی از وظایف رهبری، «تعیین سیاست‌های کلی نظام پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام» است (قانون اساسی، اصل یکصد و دهم). آنچه گفته شد، مربوط به تصمیم‌گیری ولی فقیه و رهبر جامعه اسلامی بود، اما درباره‌ی پایتخت، همچون مجلس خبرگان، شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی و دیگر نهادها، رأی اکثریت معتبر است و تصویب و رد اساس‌نامه‌ها و لوایح و قوانین با مکانیسم رأی‌گیری انجام خواهد پذیرفت.

۳. نظریه الزامی‌بودن رأی اکثریت

این عده از نویسندگان نیز همچون مخالفان خود، به آیاتی از قرآن کریم همچنین روایات و سیره پیامبر ﷺ و علی علیه السلام تمسک کرده‌اند. به تناسب موضوع، تنها به بیان و بررسی آیاتی که به آن استدلال کرده‌اند، می‌پردازیم:

۳-۱. آیه اول: «... و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله» (آل عمران: ۱۵۹). منظور

از واژه عزم در آیه، عمل به رأی اکثریت است و یا بر عمل به رأی اکثریت دلالت می‌کند. حدیث عزم نیز مؤید این مطلب است.

پیامبر ﷺ نیز واژه عزم را در عمل به مشورت‌های بسیاری که با یاران خود داشت، به‌ویژه در جنگ احد - که به دنبال آن این آیه نازل شد - تفسیر نمود؛ از این رو نزول این آیه به دنبال شکستی که بر اساس رأی اکثریت طراحی شده بود، بر این مطلب دلالت دارد که منظور از عزم، عمل به رأی اکثریت است. گویا آیه

می‌فرماید: بر مشورت با یاران خود مداومت کن و پیامد ناگوار اشتباه تو در آن زمان، مانع عمل به مشورت و التزام به آن در آینده نمی‌شود. (انصاری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۱۹). برخی از تفاسیر در تأیید این مطلب، در تفسیر واژه «عزم» نوشته‌اند: «فاذا عزمت بعد المشاورة فی الأمر علی امضا ما ترجمه الشوری فتوکل علی الله فی امضائه» (رشیدرضا، ۱۹۹۹م، ج ۴، ص ۲۰۵): هنگامی که بعد از مشورت، بر اجرای آنچه شورا تأکید کرده، تصمیم گرفتی، در تصمیم آن بر خدا توکل کن [که منظور، تأیید و تنفیذ آرای مشاوران است].

آیت‌الله طالقانی، در تفسیر این آیه می‌نویسد: «چون در مشاوره رأی بر انجام کاری قرار گرفت، باید عزم کنی و تصمیم قاطع بگیری؛ دیگر تردید و شک و دودلی به خود راه ندهی و توکل به خدا کنی؛ چون پس از مشورت و عزم، امر و انجام آن به هر صورت از اختیار و اراده انسان بیرون است و در مجرای مشیت الهی واقع می‌شود» (طالقانی، ۱۳۵۸، ص ۳۸۸). همچنین در دیدگاهی دیگر آمده است: «مراد از خطاب «عزم» به پیامبر در این آیه شریفه، عزم بعد از مشورت است؛ یعنی عزمی که از نتایج مشورت به دست آمده است» (شیرازی، [بی‌تا]، ص ۱۹).

آنچه از نظرهای معتقدان به این دیدگاه در تفسیر آیه به دست می‌آید، این است که: در هر صورت به رأی اکثریت عمل کن، اگرچه نظر تو با آنها مخالف باشد، و الگوی شکست در جنگ احد بازدارنده تو در عمل به رأی اکثریت نشود. این آیه، تأکید بر عمل به رأی اکثریت، پس از بروز نتیجه منفی جنگ احد است.

۲-۳. نقد و ارزیابی

خطاب «عزم» در این آیه شریفه، به پیامبر احاله داده شده است و تقید به رأی اکثریت یا اقلیت، از این آیه فهمیده نمی‌شود. اساساً در معنای لغوی تنها قصد امضا آمده است، نه چیز دیگری؛ از این رو قیود اضافی نه در ریشه لغوی عزم مستتر است

و نه آیه، بیانگر آن است؛ از این رو تصمیم گیرنده اصلی و نهایی، شخص پیامبر و به تبع آن حاکمان هستند و اکثریت نیز به جز وظیفه مشورت دهی، هیچ شأن دیگری نخواهند داشت و دلیل آن این است که اولاً «شاوهم» با ضمیر جمع آمده، اما تصمیم گیری که بر عهده پیامبر نهاده شده، با ضمیر مفرد «عزمت» نازل شده است (تفسیر نمونه، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۱۳۸، ذیل آیه ۱۵۹ سوره آل عمران)؛ ثانیاً ادعای صاحب تفسیر المنار و دیگران درباره استدلال به این آیه، در صورتی پذیرفته است که از ابتدای آیه بتوانیم «لزوم پیروی از رأی اکثریت» را استنباط کنیم، آن گاه عبارت «فاذا عزمت» را به عزم بر اعمال نظر شورا تفسیر کنیم؛ اما با توجه به اینکه در آیه، اشاره‌ای به این مطلب نشده و متعلق عبارت «فاذا عزمت» حذف شده است، یعنی مورد عزم را معین نکرده است، چنین حذفی بیان می‌دارد: متعلق «عزم» چیزی جز تصمیم و رأی شخص پیامبر ﷺ نیست؛ همچنین دلالت دارد انسان باید در تصمیم گیری‌های خود از دیگران نظرخواهی کند؛ بدون آنکه در عمل به دیدگاه‌های آنان ملزم باشد.

ثالثاً نسبت به شخص مورد خطاب آیه، یعنی پیامبر ﷺ نمی‌توان هیچ گونه حاکمیت یا ولایتی را در هیچ جهتی تصور کرد؛ زیرا ولایت او بر افراد مؤمن، بیشتر از خودشان است؛ پس نمی‌توان پذیرفت حضرت ﷺ ملزم به پیروی از رأی اکثریت شورا بوده است.

چنان که گفته شود: اقدام به تشکیل شورا توسط پیامبر ﷺ به منظور عینیت بخشیدن به نظام شورایی و پایبند کردن مردم به آن بوده است؛ هر چند خود آن حضرت نیازمند شورا نبود و مشاوران نیز بر حضرت ولایت نداشته‌اند، در پاسخ می‌گوییم: همین که شما می‌پذیرید نسبت به مصداق صریح آیه، یعنی پیامبر ﷺ نمی‌توان ولایت شورا را اثبات کرد، چگونه ممکن است دلالت آیه را بر ولایت شورا نسبت به کسانی که مصداق آیه نیستند، اثبات کرد؟! زیرا علمای اصول معتقدند: خارج کردن یک مصداق از مفهوم عام، از نظر عرف پسندیده نیست (حائری، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۴).

۳-۳. آیه دوم: «و امرهم شوری بینهم». کسانی که به این آیه استدلال کرده‌اند، می‌گویند: شکی نیست که شخص مشورت‌کننده، پس از انجام عمل مشورت سرانجام رأیی را انتخاب می‌کند، اما در اینکه کدام یک از آرا را در صورت اختلاف در دیدگاه‌های ارائه‌شده، انتخاب خواهد کرد، محل تأمل، بحث و بررسی است. آیا لزوماً باید به رأی اکثریت مستشاران یا به رأی همه آنها در صورت اتفاق نظر، عمل کند یا آنکه حاکم می‌تواند پس از انجام مشورت، به رأی خود عمل کند و اساساً هدف او از نظرخواهی تنها آشنایی با شیوه‌های گوناگون و استفاده از نظر کارشناسان است؟ بدین معنا که افکار مشاوران بر حاکم جامعه تأثیرگذار است. بنابراین دو فرض قابل تصور است:

۱. عمل به نظر اکثریت یا همه مستشاران، در صورت وجود اتفاق نظر؛

۲. حاکم مخیر است هر طور تشخیص داد، به نظر خود عمل کند.

بر اساس این آیه، فرض اول منطقی‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا آیه مزبور مشورت را بر مسلمانان، به نحو اکمل و اتمّ آن واجب کرده است. نمونه برتر شورا و مشورت نیز زمانی قابل تحقق است که عمل به نتیجه شورا هر چه باشد، مخالف یا موافق نظر حاکم، اعمال گردد و به نظر اکثریت عمل شود؛ از این رو از باب قاعده «مالا یتم الواجب الا به فهو واجب»، حاکم ملزم به رعایت و اعمال نظر اکثریت است.

۴-۳. نقد و ارزیابی

اساساً باید اذعان کرد: چنین ملازمه‌ای از این آیه شریفه فهمیده نمی‌شود و بر وجوب تنفیذ رأی اکثریت دلالت ندارد. اولاً آیه فوق تنها در مقام بیان لزوم و تأکید بر امر مشورت است و از مفهوم و منطوق آیه، بیش از آن استفاده نمی‌شود؛ علاوه بر این قرائن موجود خلاف آن را ثابت می‌کند؛ زیرا ظاهر آیه بیانگر آن است که خداوند متعال، برخی از صفات پسندیده مؤمنان را بیان می‌کند که دست کم در

زمان نزول آیه، مورد علاقه شارع بوده است؛ همچنین این فرض که برخی از این صفات، تنها در آینده و بعد از نزول آیه نیکو شمرده می‌شوند، نه در زمان نزول، خلاف ظاهر آیه است و در زمان نزول آیه، پیامبر اکرم ﷺ، بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت داشته است و خداوند به پیامبرش دستور داده با مسلمانان مشورت کند؛ بدون آنکه پذیرش نظر مسلمانان برای وی الزام‌آور باشد. پیامبر نیز خود در امور مختلف تصمیم می‌گرفت و با توکل بر خدا به اجرای آن اقدام می‌نمود. پس مشاوره آن بزرگوار با مردم یا به دلیل جلب نفوس و پاک کردن قلوب بود و یا حداکثر آشنایی با آرا و نظرهای دیگران به شمار می‌رفت؛ بنابراین از یک سو در زمان نزول آیه پیامبر ﷺ در میان مسلمانان حضور داشت که در مسائل گوناگون، خود تصمیم می‌گرفت و رأی اکثریت برای وی الزام‌آور نبود (حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۳۹) و از سوی دیگر، ظاهر آیه در مقام توصیف انسان‌هایی مؤمن و نمونه است که صفات مزبور در زمان نزول آیه و نه تنها بعد از آن را دارا هستند.

نتیجه

از مجموع مباحث این نوشتار کوتاه، نکات قابل تأملی استفاده می‌شود که به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

۱. با توجه به مستندات قرآنی که مورد بررسی قرار گرفت، صحت نظریه «اعلامی بودن رأی اکثریت» آشکار می‌شود. به نظر می‌رسد در اغلب موارد هیچ الزامی برای تبعیت حاکم اسلامی از رأی اکثریت وجود ندارد. وی می‌تواند بر اساس صلاحدید خود عمل نماید؛ البته بدیهی است پذیرش این دیدگاه بدین معنا نیست که حاکم اسلامی بر اساس تمایلات نفسانی خویش و بدون در نظر گرفتن مصالح شهروندان مسلمان تصمیم‌گیری نماید. بر اساس مبانی فکری شیعه، حاکم اسلامی باید شرایطی از جمله عدالت، علم و مانند آن داشته باشد که این ویژگی‌ها، عامل درونی بازدارندگی وی از اقدامات نابخردانه و غیرمنصفانه خواهد بود؛ علاوه بر این نظام اسلامی دارای سازوکارهای خاصی است که در صورت مشاهده چنین وضعیتی، موجب برکناری وی از این منصب می‌شود.

۲. پذیرش این دیدگاه به معنای نادیده گرفتن آرای متخصصان و صاحب‌نظران علوم مختلف نیست. در مواردی که حاکم اسلامی تخصص کافی نداشته باشد، رأی و نظر مشاوران خبره و کارشناس، مقدم خواهد بود و در این صورت حاکم اسلامی باید خود را ملزم به پذیرش دیدگاه اکثریت بداند.

۳. آنچه گفته شد، مربوط به تصمیم‌گیری ولی فقیه و رهبر جامعه اسلامی است؛ اما سازوکار تصمیم‌گیری در نهادهایی چون مجلس خبرگان، شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی و سایر عرصه‌های مدیریتی و قانونگذاری، همان شیوه رأی‌گیری بر مبنای آرای اکثریت است که نیازمند تحقیق جداگانه‌ای است.

منابع

۱. آصفی، محمدمهدی؛ **ولاية الامر؛ قم: المركز الاسلامی للبحوث و التعليم الاسلامی، ۱۹۹۵ م.**
۲. آلوسی، محمودبن عبدالله؛ **روح المعانی؛ ج ۲۳، الطبعة الرابعة، بیروت: دار الحیاء، التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.**
۳. آمدی التیمی، عبدالواحد؛ **غررالحکم و دررالکلم؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۷ ق.**
۴. انصاری، عبدالحمید اسماعیل؛ **الشوری و اثرها فی الدیمقراطیه؛ بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۰۰ ق.**
۵. بخاری، محمدبن اسماعیل؛ **صحیح البخاری؛ ج ۸، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.**
۶. جوادی آملی، عبدالله؛ **ولایت فقیه؛ [بی.ج.]، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۷.**
۷. حائری، سیدکاظم؛ **بنیان حکومت در اسلام؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴.**
۸. رشیدرضا، محمد؛ **المنار؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۹ م.**
۹. سبحانی، جعفر؛ **شورا در قرآن و نهج البلاغه؛ [بی.ج.]، قدر، ۱۳۶۲ ش.**
۱۰. _____؛ **مبانی حکومت اسلامی؛ ترجمه و نگارش: داود الهامی؛ قم: توحید، ۱۳۷۰.**
۱۱. شیرازی، مرتضی؛ **شوری الفقها؛ بیروت: مؤسسة الفكر الاسلامی، [بی.تا].**
۱۲. طالقانی، سید محمود؛ **پرتوی از قرآن؛ قسمت پنجم، [بی.ج.]، شرکت انتشار، ۱۳۵۸.**
۱۳. طباطبایی، محمدحسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، [بی.تا].**
۱۴. طبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن؛ **مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق.**
۱۵. طبری، ابوعلی الفضل بن الحسن؛ **جوامع الجامع؛ ج ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۱۸ ق.**
۱۶. طبری، محمد بن جریر؛ **جامع البیان فی تأویل آی القرآن؛ الطبعة دار الفكر، ۱۴۱۵ ق.**
۱۷. طوسی، محمد بن الحسن؛ **التبیان؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ق.**
۱۸. عاملی، حر؛ **وسائل الشیعه؛ الطبعة الثانية، قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.**
۱۹. عروسی الحویزی، علی بن جمعه؛ **نور الثقلین؛ تعلیقه: السیدهاشم الرسولی المحلاتی؛ الطبعة الرابعة، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ق.**

۲۰. فضل‌الله، محمدحسین؛ **من وحی القرآن**؛ ج ۶، الطبعة الثالثة، بیروت؛ دارالملاک، ۱۴۱۹ق.
۲۱. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی [مولی محسن کاشانی]؛ **صافی**؛ تحقیق: حسین الاعلمی؛ قم: مؤسسه الهادی، [بی‌تا].
۲۲. قرشی، علی‌اکبر؛ **احسن الحدیث**؛ ج ۲، تهران: بنیاد بعثت واحد تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۶-۱۳۷۱.
۲۳. قمی، میرزا محمد؛ **کنز الدقائق**؛ تحقیق: مجتبی العراقي؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۷ق.
۲۴. کلینی، ابی‌جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ **الکافی**؛ ج ۱، الطبعة الثالثة، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی؛ **حقوق و سیاست در قرآن**؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر؛ **مدیریت و فرماندهی در اسلام**؛ قم: هدف، ۱۳۶۷.
۲۷. _____ : **تفسیر نمونه**؛ ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۱.
۲۸. منتظری، حسینعلی؛ **دراسة فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة**؛ قم: مرکز العالمی للدراسة الاسلامیه، ۱۴۰۸ق.